

عربی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۳۲

الفصل متن گهر ناری

کتاب حدود و فن ۱۷۱۷

در معارف اسلام

دکتر حسن حسینی

در دست خط

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: الفصول	شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۵۳۲
مؤلف: ناشناس	
مترجم:	
شماره قفسه: ۱۷۳۷۱	

الفصل متن گهر ناری

کتاب حدود و فن ۱۷۱۷

در معارف اسلام

دکتر حسن حسینی

در دست خط


کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: الفصول	شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۵۳۲
مؤلف: ناشناس	
مترجم:	
شماره قفسه: ۱۷۳۷۱	

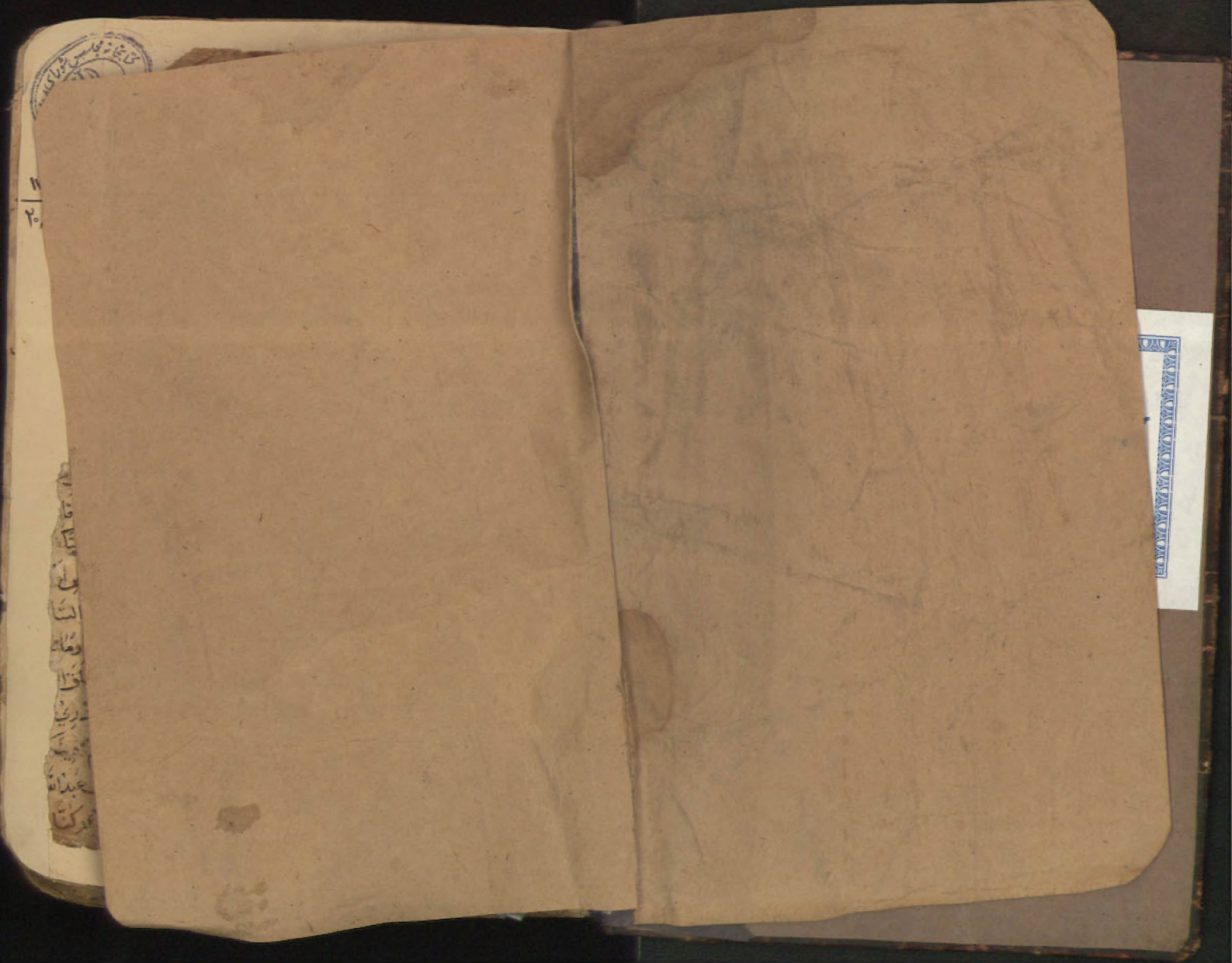
الفصل متن گزیناری
کتاب حدود و احوال ۱۷۷۱

در معارف اسلام

دکتر حسن کسایی

مدرس علمیه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	الفصول	
مؤلف	ناتق	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۸۵۲۲
شماره قفسه	۱۷۴۷۱	



و رجعت بشرف و بزرگواری و اسایش بر عیال باشد و اسباب توبه یکی محبت خدا
و ریاضت باشد و علم الحقیق و الله حق آموزا شده راست بیننده راست نماز و عباد
بصیرت خداوندان استعداد و بصارت کائنات و ذلک لعلی تعریف لا یحیی الا بصائر
خالق و ترکیب و تربیت و تظہیر و تنوین و تخلیه و تحلیه و تجلیه
آورد و تسکین و دلخا و جانها و روانها و تنها مال کرد اما تدریس و روشن کردن
و بزرگوار و پیرو را تدریس و آفریده کرد اما تدریس آنکه فاضلت گویند از انبیا
ما کنتم تعلمون الکتاب و ما کنتم تعلمون و برهان بدین سخن آنست
که با کثرت العالمین جا بجا در عوالم است «حق علیا که اولو العلم برهن
علمی نیفتد که معنی اولو» لغت عرب خداوند است جبار که عیند رجا و
اولو مال و هو و اولو مال مردانی خداوند مال و صاحب آنکه بفرمایند
اقلو یخ اولو الفقه و اقلو ما یس شریع و معنی خداوندی مال و نشان خداوند
نقاد و جوان و روائی تقریفات است در مال خود بر مراد خود که اگر خواه مال
داشت را بر سایر سازد و بدان مالها نداشت دست آورد و اگر خواهد
بی چیزی نداد شتی را مال بخشی و دادن مال توان کرد بی خون خود یا تدریس
کرد اندر تحریک اولو العلم آن باشد که از علماء و دانسته علمها نداد است دست
تواند آورد بقوت نظر و بصیرت و اجتهاد و استنباط یا نداد بی جاهلی
زاد تعلیم و تربیت و بی خون خود یا تدریس خود تواند کرد یا تدریس آنکه علما
و فقهاء و مشائخ و زلفاء را شدین بیون انویکرو و غیر ایشان و علما
تا بعین حق حسن و محرمی و امثال او و اینست محبت و حق شافعی و ابوحنیفه
و احمد و مالک و غیره که بقوت نظر و بصیرت و اجتهاد و استنباط
سوی خصوص این حکامات و از احادیث و اخبار حلالی و روح حکام وقت
و مذہب بیرون آورده اند و عالمیان را بنهاد اند و تعلیم کرده اند و خود
اموات و حیات و خلایا حکام و موجب و مقتضی و مناسبات و موافقات

[illegible]

و از این چهار نوع است که در عالم اول و نفس متعلق به اول است
و در لسان قول شده و در عقول عالم و انفس و اول و اول
عقل خود که این الله یا الله بالعدل و الامسکان و اخات از عذاب
تبع آن اول و ترک آن منافی موقوف است و مقام دوم که در کتب
که در ترتیب بر آتش است و استغراق فضایل اعمال و نوافل عبادات و مقام
سوم و چهارم که ملک کبیر و مشاهده ملکات از لسان است و مقام
پنجم عبادات و ریاضات و قطع از مخلوقات که موفیان از انوار است
و بدین ترتیب مقرب حضرت خدا توان گشت فصل اول
فصل دوم و استحقاق مقام در این باب ای طالب اسلام و صلوات
که معنی مسلمانی کردن عبادات است و تن و در دادن جبهه فرماها خدا
تا اگر دنیا بخواه و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان
و کعبه آن فرماها خدا و آن فرمودها خدا بر خلاف طبع و آسایش با شریک
خلاف هوا و نفس از میان باشد و در یافتن سر و حکمت آن فرماها
سلامت و ختم و عقل از میان باشد کردن عبادات خدا بر جبهه فرماها خدا
در همه تا اگر دنیا بخواه و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت
و ایمان و استقامت و سادگی خواهد بود فصل سوم اما این که کتب مسلمانی
کردن عبادات است خدا بر جبهه فرماها خدا معنی است که هر کس که
در فرمای از فرماها خدا یکی رسد و آنکس آن بر مازان در خند و در
شهر از سر جبهه و عهد و انکار و استعجاب و کفر و نور و نور
و عبادات با ایمان تمام نداد و کردن ناهامد کافر شده باشد و چنانکه
خدا میفرماید و از قلنا لعلنا نکه العبد و لادم فجدوا الا لیلین ای
و استقامت و کتب من الکتاب فریب و یاد و یاد و یاد و یاد و یاد
در روز و از او جی میرو و قبول کن از من تو مظهر و از من و یاد و یاد

یعنی از عالم نبوت و یاد و معرفتی و از لسان عالم عقل و لسان
که خدا عالم اول است که فرشتگان را است و اول آدم که همه ساجد
من گردید آدم را یعنی مطاعت و بندگی و بند فرمای مرا و منفعت
خود آدم را و این همه آن فرمانهاست در داد و و کردن عبادات و کتب
تا اولیس این اول است که بر کتب آن فرمانهاست در داد و و کردن
عهد و این که و یعنی کوچک بود و خود را بزرگ بداشت و آدم
بزرگوار را بکوچک داشت و از آدم کتب و بدین طریقی و بدین
و کتب من این فریب یعنی خود در عالم اول از کتب
بوده آنان تن در نداد و کردن نباید و نباید تن در نداد و و کردن
نافاهون کافر شد که و صان من الکفر من جاکت قول بعضی
است فصل اول اما همان کتب که فرمای از فرماها خدا
رسد و آنکس آن فرمانها تن در دهد و کردن عبادات خدا بر جبهه
عربی و علفی را نه از ایمان و اعتقاد و عصمت خون و مال و بیم سلامت
با یا جستن سلامت را آنکس منافق بوده باشد چنانکه خدا میفرماید که
قال الله لا عرب آمننا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا استسلمنا و لا یخلفون
فی قلوبهم و قال لا عرب اعلم کتب الله انما ان آدم
و من این ایم قل بگوئی ای رسول لم فی منی ایمان من نه بد و لیکن
قول بگوید استسلمنا ما کرون عباد کائیم و کرون نهاده ایم یعنی
اگر چه بفرمانها کرون عاده اید و ناسیگید و روز منی و اید و
نوع منی و عهد عربی و علفی را است و استسلمنا الا ایمان فی و کتب
و ایمان بدل شمار نیامده است فصل دوم اما این که کتب
و ایمان خلاصی رسد و آنکس آن فرمانهاست در داد و و کردن
خدا را اما این که سوا حق هوا و مراد او باشد که از علف و کتب و کتب

الموت قال اني ثبت امان ولا الذين يؤتون وهو كماله
و ثبت توبه و بازگشتن للدين يعطون الثبات ان كاسته را بپخته
و جاورشنيبا و جفاي كوفهائي خلق او احصى تا انكافي كه حاضر كود و جدهم
يكدي از ايشان انوقت ترك و رفتن از دنيا قاله ايت كويدين تبت انون
توبه كودم اين سياست و طالدين و نه ان كسافي بويون كه از دنيا مزارعت
يكند و هركفاد و ايشان كافر باشند يعني ناپايان و فخر و وقت مزارعت
توبت و ز توبت ماسي و اين حديث كه در بعضي صحاح آورده اند من تبت
ان غير توبت ناسته حليت رسول خدا صلوات الله عليه من تابت گفته است
من تبت ان توبت كند و در ان حال امكان توبت نيت كه اگر كسي را مثلاً
نار كورده و بگردد و توبت ان قضا است و ممكن آمد و اعضا از كار افتاد
حكومت قضا تا انكه با عطفه در كردن دارد و ماله هست كه رد كند و كوتاه
توبت كورده تا انكه با عطفه تعلق دارد و توبت از ان در ان حال امكان
و از دست نيك در وي يا مافي بر كسي بسته باشد و در ان حال حلاي بخواند
با عطفه از كردن و عطفه عز است و رد كند يا اعتقادي خطا دارد و در ان
حالا از ان توبه كند و در ان توبتها در ان حال امكان است معصوم شد كه توبت
يكدي است كه توبت نيت و ذات و صفات و اخلاقت و اين كه رسول خدا صلوات
توبه است كه التوبه توبه كسي بشياني توبت است اين مجاز است كه رسول
خدا صلوات الله عليه توبه كند يعني هم عرفت است نه عوفه است و پس
يكدي از ان كه و بگردد و توبت نيت توبت يك مبداء توبت و
از انكه و اصلاح در حق است و اگر ايشاني توبت بودي و تبت العالمين سلام
پادشاه عذاب نازديك است و تقاضي در قصه شود و معصوم بايد معفو و عفا
ما صحت و با در ميثان فلكه هم العذاب بشياني ناقصه را في كردن و با عفا
شيان شد و عذاب ايشان و الموت و شياني مانع عذاب نيامد معصوم

توبه بشياني كه حقيقت توبت است بلكه مبداء توبت و شياني چنانست
كه كسي توبه جلا ب نيات در آرد و بچ در ان و در و بعايت نشد است و في خورد
كسي او را كويد كه اين در قبح عذاب زهر است مرد حالا بشياني كود و از ان خورد
و از دست نهد و غم كند كه آخ در قبح ماند است بخورد اما اين مرد كه هلاك
خواهد شد نه با چ در قبح مانده است هلاك خواهد شد پس ناچار باشد
او را كه بطلب توبه و در و با خورد تا نازي هلاك نكرد و بچين نك كسي
كروه است و توبه كند كه بعد از ان كشته نكند بكنهه ناكروه خواهد سوخت
بلك بكنهه كروه خواهد سوخت چنانكه كويد توبه كردم كه بعد از ان هم بخورم
يا زني نكتم يا در ذوق نكتم بخور و در ذوق ناكروه و عذاب نخواهد
بلكن بخور و در ذوق كروه عذاب خواهد شد پس در دست شد كه معني
توبت و حقيقت ان بر كفارت و اصلاح مي افتد و هر كه بر عطف
اين سخن گفته است و مي كويد در قبح و خطا گفته است و مي كويد فصل
افان كشته ها و معصيتها كه توبه كردن از انها و اجتناب نمودن از انها
اولتر از عفا است و پس معصي در دن و مدت مسلمان و در همه و پيشا
و ملتها انواع و اقسام و كوها است قبيح ابرار و كردارها نافرمان و
نابسنده يافتي كرده خدا است كه انرا بسوا لا عمل و سوا لا عمل و شيان
خطيات جزا شد چنانكه خدا مي فرمايد الذين هم سوء اعطاهم و جازا
الذين الذين هم سوء عفا له فراء حسنة و توبت انوار و كفارتها را بسوا
نابسنده يافتي كرده خدا است كه انرا بسوا لا عمل و سوا لا عمل و جازا
خدا مي فرمايد لا تحب الله المحسن بالشوا من انوار توبت و عفا و عفو
و جوازش است نابسنده يافتي خدا است كه انرا بسوا لا عمل و سوا لا عمل و جازا
رسول خدا صلوات الله عليه در مسلمان و عفا و توبه عفا از خدا خواهد
است كه از من و آل و ان و در من بگردد و ان كه و عفو عفا عفو عفا

جمع الله وقت لا يفتني به تلك تغرب ولا يفتني به تلك تغرب
من حق وصالتي يا شهابي ملك تغرب ولا يفتني به تلك تغرب
في حق صوفی فقال يا محمد بن محمد السلام على من اتبع الهدى لا ادرى في حق
كبه من كبري ووجدت بره انما علمه بين تدق اوقال في مدد وری فعلت ما بین
الشیخ و ما رقی نوق ان حالت وحققت این ماجرا هیچ عاقلی بر نواز الامم
و بر کبره و در هر چه گفت که چون از صدره بگذشت مظهرت لم یستوفی اشبع و به خرف
او در عالم و مثال این لحاظ درین معنی بسیار است قسم دوم از فضایل و حصایین
ایشان است که ما را ولایت در توان یافت از آنکه لایات مقامات کبار اولیا از یک
به دیات مقامات انبیا که سخن بزرگ است که ما با ان الدوبیا بدیات الانبیا افرات
مقامات عارفان حقیقی و مومنان را میسر است آنست که در عالم محسوس نبوی
ببیند که با ان در عالم غیب در چیزها بیند که ایشان آن نور را شاهد میباشند
و جویت خوانند که الصوفی ابن و فتر و چون در یک اند و زمانی یا بدید و بدو
خوانند و چون مظهری کرد و لایح خوانند و چون ثابت و مستقر گردد و طوابع خوانند
و عاقل و مظهری است و عاقل است میگرد که ان رسول الله قبل نزول الوحي احیا ابرق
الغیاور و لا یری احد رسول خدا علیه السلام پیش از آمدن و بی زمان آن
بود که او را و در شتابان میدید و او را هیچ شنید و کس را ندید و پس از آن
چون از عالم بر وی ظاهر بود و وی را اکر و **قسم** از فضایل و حصایین
بعین بران است که اند عاقل و عاقله مومنان و مسلمانان در توان یافت هر
آنکس که با نبی گوید نظری صواب دارد یا حقیقت دانی یا فضل و ان
ما روم ما بین قریه ما روم کونا کافه عقلا و عاقله مومنان و مسلمانان آنرا
راست و عاقله قواست که بعد از پیغمبر صاحب و مصطفی صلوات الله علیه نبوت و پیغمبری
ناراسته و خود درین صحت تا شصت و شصت است اولی که حصایین و فضایل ایشان
درست و عاقله کافه عقلا و عاقله مومنان و مسلمانان عاقله و عاقله است

یا است آید یا روح بیغیران به بدای به بیدر و هر دست او و او را در وقت و وقت
خوانند و وقت و وقت مشاعره خوانند و میان مشاعره و مکاشفه فرق است
که آن در کان و اندر خاصیت در و از فضایل و حصایین انبیا و اولیا علیهم السلام
است که احوال و اسرار غیب پیدا و فاعل عالم آخ و زمان انشاء باشد و انما
و ایخ و زمان خوانند افتاد از مستقبل و آن نیز احوال که آنرا زمان است و انما
حضرت خدای و اند بدان مقدار که رب العالمین غلج از خوانند است و انما
در سلاقی نقصان نام علیه و فی قبل و فی سلاقی نقصان نام علیه و فی قبل
اضداد انما از معلوم میگرد و با بواسطه ملائکه باشد باین واسطه حاکم و بر کبر
منوچی ما و نه عاقله **قسم** و کلمه الله صوفی و کلمه الله صوفی و کلمه الله صوفی و کلمه الله صوفی
از حق خاصیت **قسم** از فضایل و حصایین انبیا و اولیا علیهم السلام است که احوال و اسرار
آن جهانی بودم این جهانی مانده که هر آدمی بعد از عمل بدان رسد و به پیغمبر از
عذاب و راحت و رحمت و لعنت و ثواب و عقاب و عفت و عفت و عفت و عفت
ان احوال پیش از عمر که ایشان از هر ایشان به شد و خبر دهند و هر چه در دست
را تا اگر عذای در راست تعلیم کنند که چگونه از راه آن عذاب بر می آید و خواست و گو
راحتی و لذتی در دست جاده و طریقی و قبول بدان یا موزید یا موزید بدان رسد
و این تعلیم کردن و حمده دادن را دعوت خوانند و بر پیغمبری مومنان و اولیا علیهم السلام
و طوابع امور اینند آن پیغمبران از حق باشد و موصفت آن بر امت صادق و قبول
خدا صلاوات الله علیه و باقی که عذای در راست خوانند و عذای در راست خوانند و عذای در راست
در آنکس که ملا و از قصاص و خلاصیت مادر باشد و ملا و از خلاصیت مادر باشد و ملا و از خلاصیت
در او را میاورند بعد از مولا او بر صورت عاقلی کل که در نقصان بسیار و عاقله اند
با بر ریضه و طریقی که در خدا و تعالی که در حق ما نبوت و رحمت او و عاقله اند
و می نیست و هر چه می کند و می بخشد و در می دهد و آن ما را می دهد و در می دهد
خج توام من درم و دیار توام و پس قبول خدا صلا و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله

[illegible]

و بعد از آن رسد و آن حضرت را که جلال کونیه و ابرار این عالم است و این
 عالم را رسول بود باشد اما ظاهر باشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 که البته قطعاً بعد از رسول نبوت باشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 است علی صغیر و اما لا نبوت بعدی یعنی بعد از من نبوتی نباشد و دیگر فرموده است
 لو کان بعدی نیکو کان غیر و نیز رسول خلاصان است و ضلالتی زده است و ضلالت
 کافه انبیاء را که انصاف و فصل الالباب منشی و قاصد و کلک و معنی آنست که من
 درست شد که بعد از من نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 حاجت نباشد چون این جمله معلوم شد بدانکه هر عصری و زمانه ای که من نبوتی
 اندوخت از احوال گذشته عالم خبر داده است تا اگر نبوتی نباشد از او که
 از وی خبر داده است و از احوال مستقبل خبر داده است تا اگر نبوتی نباشد از او که
 در خبر داده است یا بعد از اختلاف مخالف بخواند است ضلالت که هر عصری
 القم و وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلاصان است که از کمال و ابرار این
 رسول است و من نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 خبر داد که کتب نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 و نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 و کتب نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 یا خدا رسول الله انما نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 انما نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 سابق خبر داد از آینده نیز خبر داد و این خبر داد که کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 بدلیل این حدیثها که کتب نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 و قصاص حدیث که از پیغمبران و رسولان خدا صلوات الله علیه بر همه او رسیده
 از وی بدو نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت
 ظاهر معبران و رجال کتب نبوتی نباشد و اما کمال و ابرار این سخن کفر و ضلالت است و ضلالت

[illegible][illegible]

[illegible]

قبول کنند من شام و همچنین فرموده اولاد محمد بن علی است عاقل و ساد و شایسته
و دوست نیست یعنی هر آنکه که از او را بنمایم ساد و خفا باشد و او را
دست عالمین جای جلال میفرماید یا هاه البتة انا ارسلناک باعزاز
یعنی هر که خدایم ترا فرستاده ایم کو احوال و احوال و احوال و احوال
خدا قی و رسول خدا میفرماید آدم و نوح و عیسی و ابراهیم و محمد و
آدم و هر که از اهل آدم است زیر علم من باشند و فرمود و همچنین میفرماید انا
امام النبیین و انا خطیبهم اذ انصروا مرا امام و پیشوا و پیروان و ازین
ایشان خوف من یعنی هر که باشد و همچنین فرمود انا اول خلق الله
یعنی اولی که ازین آدم و نوح و عیسی و ابراهیم و محمد و
و ازین معنی احادیث بسیار آمده است و محمد و هات و چنان است که بعضی
صالحان از علی علیه السلام اول و کافه انواع خلائق کونا کون نیست و او را بر کون
خلائق کونا کون در دو عالم پیشتر و پیشوا و مقتدا است انا اول خلق الله
گفتیم خواننده ما بخدا است انا اول خلق الله میفرماید انا اول خلق الله
و من بعد از او است تو خواننده خلائق صافی باذن و وسیله و در هر
جنس داری که هر کس که مستعد دارد ازان نور جبر و نور پس گوی و میگوید
اذن الله سبیل ربنا اهلکم و الویفة الحسنة و خادمه و ابی علی علیه السلام
ما را پرورده کار که حکمتها و موعظتها و اندر زها که نوری و مستند و از کون و
انکار در ایشان بنشسته باشد و حقی و طریقی که من پس بدو از اشک و مراد و دیگر
میفرماید فلا ینبغی لک الاثر و اذن الله ربک انا اول خلق الله
ما را که کار تو باشد و کار تو باشد اگر چه روزگار تو باشد و ما را که کار تو باشد و
نصرت و یار تو باشد باید که کار تو باشد اگر چه روزگار تو باشد و ما را که کار تو باشد
و راستی که تو را که در علم و از این حق و بر سر حق و در علم و از این حق
سبیل و اذن الله ربک انا اول خلق الله و اذن الله ربک انا اول خلق الله

[illegible]

حاکم یکسب و معنی و جبر و خود بدان نرسد و نرسیده است هرگز و ممکن نبوده است
 و آن سخن از نادقه و اهل ضلالت در زبان خلق آورده اند اگر کسی از اهل حق
 بدین ختم غم گال پیغمبری خواست بعضی پیغمبری بعد از رسول ما را بخواهد
 در آن حال باشد این سخن کفر و ضلالت و تکذیب پیغمبر است زیرا که پیغمبر
 رسول خود است و در تقسیم این است حدیثی فرموده است و در حدیث است
 ایما مثل و مثل الانبیاء من قبل و بعد از من دارا فاکملها و اجملا و اقلها
 الا موضع لیس فیها یوفی الناس بها و یوفون ما اهلها اما اجملا اما احصایا
 لو انک لکنیة لفرقا انک انک لکنیة انما انک لکنیة معنی حدیثی است
 و راستی حقیقت آنست مثل کمال من و مثل الانبیاء من قبل و بعد از من
 از من کمال **خ** معنی مثل مودی است چنانکه دارد و باید که از آن
 بتمام و کمال خاند و هر چه اندر ویت مان خاز است هر چه از او و در و حال
 و خوب و دنیا و احسان و با حسن و ایاست که ما از توضیح این حدیثی که
 را که در حدیثی و انبیاء و هر چه بیرون آن خاند میگردند و هر چه میکنند
 و میگویند ما احسان و تمام و کمال خاند است **ب** یا حاصل و تمام و زیاده
 ما احسان نام با حسن و ایاست خاند است و لولایک الله انک لکنیة من ان
 ثم قال کتب رسول خدا علیه السلام انما انک لکنیة من ان کتب و ایدیه من ان
 کتب و ایدیه من ان کتب و ایدیه من ان کتب و ایدیه من ان کتب و ایدیه من ان
 جائی که کتب یافته بود و رسول خدا صلوات الله علیه را که کتب و ایدیه من ان
 باشد در علوم و یقین کتب که بعد از پیغمبر و بعد از پیغمبر و بعد از پیغمبر
 نباشد نه کامل نه ناقص و خود بدان حاجت نباشد نه ناقص و ناقص و ناقص
 که در مقام عقل و ادراک چون بیکه آفتاب کار عالم بخشاید و بیست و دو
 باشد و اگر از بیت و معطل باشد و بختی چون کار عقل آدم ناقص و معطل و معطل
 عالم بر خود و هر چه در عالم و هر چه در عالم و هر چه در عالم و هر چه در عالم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

از احوال و اقوال و اخلاق و علوم و طقوس و اعتقادات بدانان و ایستادیم و در این
رفیقیم و توبت کردیم و هر آنچه ما را فرمود که بگوئیم و بدانید و باور کنید و بعمل آورید
از احوال و اعمال و اخلاق و علوم و طقوس و اعتقادات بدانان ایستادیم و بعضی را
و توان خود و عمل آوریم و بدانمانیم و ثابت شدیم تا بدینجا رسیدیم پس بگوئیم
ثم صلی علی ایها المومنین و ثابت شو و این باشد چنانکه خود میفرماید که توبت کارهای
و حسن نم ایجا که خواب باشد که آن عالم به حقیقت خوابت بداند یعنی آنرا با شایسته
باشد چنانکه ما در این گوئیم تا فلان کار بگردم و خوش بخندم یعنی آسوده و آسودگی
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در این فرماید که اگر کسی بگوید که من
گردد و ملا از سبزه ها و یا عین حضرت کند که میفرماید که ای ویرانه سبزه
و زراعت و میلا علیه خضر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که اگر کسی بگوید
ثم استقامت تنزل علیهم الملائکه الا ان فی و لا تجزوا و استقامت تنزل علیهم
تو عدون کن او لما کن فی الجوه الدینا و فی الاخرة و اگر بگوید ما شایسته خود را
من غفور رحیم پس اگر مرد حقیقت باشد او را از غزای و خوش و عذبه و یا عین
صبر باشد و فایده آن صبر باشد و اینها اشارتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
کفر و عقاید کفر و حکمت این عین حقیقت است و حکمت است که از غزای و کورو
سپهر و یا عین جزا و عملها و صالح و حسنات و عبادت است که از غزای و عبادت
مستکار است و هر صیغه را ده حوضه داده این که در صبر باشد یا حسنات و عبادت
امثالها و هفت درده عقاید باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که اگر کسی بگوید
گویند که کتابی که علم است و مومن پس بر ما عین می آید و استقامت تنزل
ثم موقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که اگر کسی بگوید
لا ادری سمعت الناس یقولون شفا فقلت یعنی اگر کسی بگوید که
ساختی بوده باشد یا موتایی که در حق می گویند که آن زمان بود که
چون ملک از سوال کند که درین موزه که کوفتی و موزه که کوفتی و موزه که کوفتی

کفر بعد ایمان که فرموده خداوند تعالی **مَا كُنْتُمْ كَافِرُونَ** مباحثه ای است
مجموعه ایست که فرقه فرقه شدند و بخواه آن یکدیگر بعد از ایمان
عالمی و بیگانه ها و حجتها بدیشان آمده بود یعنی وحی و کتاب و رسالت
و رسول خدا صلوات الله علیه فرمود که امت مومنی بود از مومنی بعتقاد و یک
فرقه شدند و امت عیسوی بعد از عیسوی بعتقاد و دو فرقه شدند و امت من
نویز از من بعتقاد و سه فرقه نباشد و گفت محمد در روزی باشد که یک
فرقه که امیر خلیف باشد گفتند باز من که الله فرقه رسد که از آن که من در کتب
عناطی القوم و انما فی **تفسیر** انما کانت روزی باشد که امروز من و این
من بر این مبنی بود که عمر و عثمان و علی و فاطمه و امیران هر یک از این
نیز که آن روز که رو بجهان در ساقی کردند آید و رو بجهان در سینه ای کردند
آید که و بقتل آن رسیده کردن آید که عذاب ایشان را گوید بعد از ایمان
صافی بود که خدا برستی خلق برستی بود از پی روی رطاب خدا روی
هوای بود از معرفت خدا مرعات جان خلق بجهت عذاب سبب آن بود
برده باشد بودید و در ایمان کافر شده انفاخت میان علی و اهل
حدیقه بود که اهل ایمان از عمار و تابعین که این است در حق اهل
تعصب و فساد اهل کفر است آمده است و از مومنی علی کرم الله وجهه روایت است
که این است و من میگوید که گفت الا ان الذین ابیضت وجوههم هم اهل الله
الا ان الذین شققت وجوههم هم اهل النار و رسول خدا علیه السلام در تعصب
خدا می فرموده است **مَنْ تَعَصَّبَ عَصِيْبَةً اَوْ ذَا اِلٰهٍ غَيْرِ اللَّهِ**
قالی گفت راست میگوید که تعصب جاهلیت است یعنی هر آنکس که
با کسی تعصب بخواند و بر او با تعصب بکند و او را تعصب کند
و در جنگ که با کسی است که با اهل اکو بران طریقه بود که جاهل و در
روز باور بخدا که در آن اول و بعد و عشق و شکیه و جاهل آن مکر و نیر و حجت است

و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است **مَنْ تَعَصَّبَ عَصِيْبَةً اَوْ ذَا اِلٰهٍ غَيْرِ اللَّهِ**
یعنی تعصب که رقیب بعضی الا که تعصب تعصبی خدا را تعصب تعصب که
یعنی بلا نند نباید بعد از من کافر شوند و بعضی کردن بعضی رسید و ایمان
که بعد از من ضال و گمراشته شوند و بعضی کردن بعضی رسید و ایمان
سبب المسلم فسوف و قناطر **تفسیر** و شام یکدیگر دادن فاسق است
و یکدیگر را با اعتقاد کشتن کافری و آن من که جاهل آن و عاصیان گویند
که تعصب از دین است کلام و قنات و اگر از اعتقاد گویند و کفر است و اگر
بنیاد دین بر محبت خدایت نه بر تعصب هواپی و در اینها جاهل از مومنی
لا خدا را بگویند تعصب بعضی عذر الا ان الذین ابیضت وجوههم و من
که خدایین است در آن عالم سر بر سر شمشیر و خدایین و رسوایی است و حجت
جهودان تعصب موسی از جهت و اما در جهود شدند و در سبب تعصب
و اما در و شمس شدند و مشرکان تعصب ابراهیم و منکر شدند
پس چون تعصب پیچان جهودی و ترسایین و مشرکی و کفرها و ترس تعصب
عاصیان و جاهل آن کردن خود را و در **تفسیر** اما ایمان جاهل آن که در
و اعتقاد در صواب در خلا و صفات خدا و کتب و رسول و حجت است
باشد و اعتقاد ساخته از پیچیدگی یا از عالمی رتبی که متعصب و سبب
نیابت و در راست پیچیدگی و در بعد از آن که حجت باشد که از آن پیچیدگی
عالم کردی یا کفنی آید که عقل او در سزان نیست با مرطوف طبع و عارف و
عرف و مالوف اهل روزگار باشد در آن ایمان سنده و **تفسیر** و اعتقاد
که از خود جهانیک خدا میفرماید اما المؤمنون من آمنوا بالله و رسوله ثم نابوا
احد ولا باو اهلهم و انفسهم فی سبیل الله و البکرم العزیز و حجت
باشد که بخت و سزا و اری معبودی و مرمان و خدا را
با و پیغامها از زمینکان و پیغام که از آن و ایمان است

و پس و گمان نیست یعنی اگر چیزی بپزند و شادند یا بدیشان چیزی فرمایند که
قتل ایشان در میان بپزند یا بر حراف جوای نفس و طبع ایشان باشد و گمان
نکنند و نشان و اکتان نیفتادند و مجاهده و کوشش نمایند است بنفس و مال
هر چه در میان و فرمان خدا ایشان آید که در دعوی اعیان صادقانه صومعات
و برین حقیقی قدس است و او اهر ازین آیت میگویند که نشان صحت ارادت و صدق
مردمانست که آن خدمت و تسلیم و احترام و تعظیم بیک روز اول و صدق اندام
ارادت بسازند و بر دست گیر و باید که روز بخورد و دم بدم ساعت ساعت در
ربارست باشد و اگر نه از آن البته نگاهدارد که آن خدمت و تسلیم و تعظیم و تقوا
افتاد نشان آنست که مورد در آن افتاد که خدمت بیرون و همان و نشان صدق
اندوهی است تا اینکه در عالمین جلاجلاده فرموده است و شاهد و باقر الهم
و انصرت فی سبیل الله اما مجاهده بنفس و ایستادن و واداشتن بنفس
ازین که خدمت خداست اگر چه موافق نفس و هواست و اگر جهالت و کام و
ارادی و خواست غیر در کردن آن باشد و در ایستادن و میور کردن در فرموده و
حق است اگر چه باکی و ناصوابن نفس و طبع در آن باشد اما اما مجاهده مال
بذل کردن و صرف کردن مالست در راه خدا اگر کسی مثلاً صد هزار در در یک ساعت
در راه خدا صرف کند آنکس بسیار نباشد بلکه ضعیفی و مجاهد باشد و اگر کسی در
عوائی نظیر صوفی و غیره در موافقت رضا و خدا آنکس صرف میور باشد و
ازین در شیطانی باشد که آن الهیترین کافران جنواب الشیاطین و کالشیطان
بوده اند و بعضی از شایع میور صد آنکس مال را در هوا و هوا و خرج کند و
معشوات و عشرت و کسوت و بازی و عارند که در آن امری را و حکم را و
او که در بعضی محلات باشد از صرف کردن در مال او را میور کند
بسیاری است و معاملات او درست نباشد و در رب العالیین میور کند
و لا یقوی التمسک به و هو الذی جعل امرکم فیما بینکم و ما لی به

در عالمین

در عالمین

در عالمین قیام حیات و معاش شما ساخته است ربی عقول و انوار و کم قیام
در عید و در آن میفرماید که آن استم و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد
رشد و وصالی به پیوند انگاه مال بدیشان دهد و علم او حسن و شد و علم او حسن
صالحی و فایده مضاعف و بدین و وصال و عشق و شد و علم او حسن و شد و علم او حسن
باشد و در بعضی حال گفته اند آن که بگویند بخت نباشد که این را و الفوا جیتی و الفوا جیتی
اللاقی تعلق العداة **بعض** حال آنکه باشد که اگر کسی بر کثافتها و معصیتها و در کار
رفت که فاجح در عدالتست و مورد را از محل صحت قبول شهادت بیور کند و بر باشد
در بعضی حال گفته اند آن که بگویند فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد
نفران وید پس آنکس که مضاعف دین و دنیا است مال بدیشان و لایق فاد و لایق فاد
حالی بدست او توان تا بر ایشان حاکمی و فرمان دهی کند و بدین که ایمان و اعتقاد و
جنانک می باید که ثابت و دایم و صادق باشد می باید که در در است و اعتبار و
ناقص و ضعیف نگردد و هر عملی که گاهی شود و آیات و اخبار را کسی که مستعد
و اعتقاد آن دارد ایمان بر ایمان می افتد و با کمال خطای آن میور و موافقت
حقیقی با کوه است که و اما امر است سحر فتنه پس بگوید که در این عالم
و اما الدن اعمق افراد تمام اما و هم بسیار شریف و هر کس که در این عالم
حاصل از مومنان هستند که و اینک بگویند که در این عالم که در این عالم که در این عالم
و ایمان که خدای در ایمان اما از این که با ویر کرد و باشند و اما در این عالم که در این عالم
عالم و اینک بگویند که در این عالم که در این عالم که در این عالم که در این عالم
ای در چنین و عاقبت و حکم کافران و این را آنکه در این عالم که در این عالم
و گمان و شک و قبل عالم بر ایشان انگاه و کفر و کثافتها و کثافتها و کثافتها
باید رفتند و مرکز کافران می در در صحت و اگر صفت از اما الفوا جیتی و الفوا جیتی
و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد و لایق فاد
الذی اتم السکینه فی قلوب المومنین و الفوا جیتی و الفوا جیتی و الفوا جیتی و الفوا جیتی

در عالمین

نار و سه روز روزه دارد و هیچ عبادی در گنج آن این نماز نکرده و اگر نماز نکرده و اگر نماز نکرده
نیکوترین نماز که رب العالمین چهل سال این تعیین فرموده است که در آن روز نماز نکرده و اگر نماز نکرده
این است که خدای تعالی صغیر نماید و این که بگویند با الله و لا اله الا الله
ای رسول و باران او حاکم کند با آنکه ایمان بخدا و روز آخر نداء و هم چون در این است
که چو دان ایمان بخدا داشته اند که خدا ایشان را مومن خوانده است که با اینها این است
آمین یا الله تعالی ای شاه که بخدا و موسی ایمان آورده و پیر بقیان و محمد ایمان آورده
ایمان با حق داشته اند که میکنند سراجا حق خود را راست است و صبر رسوا
لا تارب الا محمد چهل سال این فرستاده که قبل این کاینکه اگر اندازد الا الله عباد خدا
من دون الله من عباد حق است این حکم خداوندین و ایمان به پیش و ستمند
که میکنند این نیکو خلق الله الامم کسان خود را آورده و ایمان به خود و ایمان
که میکنند این نیکو خلق الله الامم کسان خود را آورده و ایمان به خود و ایمان
قابلوا للدين لا یؤمنون بالله ولا باليوم الآخر و معذرت است که چون ایمان نکرده
و حق نداده و ایمان چون ایمان صلیق و فاروقی ندارد و بدین سبب فرموده و جمله
بروین ایمان نبی که بخدا و موسی و ایمان پادشاه ده نیست و صول و ایمان
نه خود نیست و فطرت این است که چهل صغیر نماید فلا و مرگ لا یؤمنون به حق و ایمان
لحم و یؤمنون به لا یؤمنون به حق و ایمان صغیر نماید فلا و مرگ لا یؤمنون به حق و ایمان
نمای رسول که ایشان مومن نباشند تا آنکه که از صغیر و او را خود کرده و خود
در هر حکومت و داور که ایمان ایشان از دست و سر و چشم جدا و از آنکه که
بنویسد و تسلیم باشند بعضی به زبان جبری بگویند که در هر روز و هر روز
مؤمن این است باه کوهیم مثلا فایده کوزه آن باشد که آب کوزه در هر روز و هر روز
ایضا ندارد یا شکسته باشد اگر مردم آن کوزه را در هر روز و هر روز
نست که خود نیست محمد ایمانی که او آن علیست و در علمای خود و در علمای خود
حق و در کون علمای نباشد که خود است اگر مردم حق خود را در هر روز و هر روز

اگر استقامت

نار و سه روز روزه دارد و هیچ عبادی در گنج آن این نماز نکرده و اگر نماز نکرده و اگر نماز نکرده
نیکوترین نماز که رب العالمین چهل سال این تعیین فرموده است که در آن روز نماز نکرده و اگر نماز نکرده
این است که خدای تعالی صغیر نماید و این که بگویند با الله و لا اله الا الله
ای رسول و باران او حاکم کند با آنکه ایمان بخدا و روز آخر نداء و هم چون در این است
که چو دان ایمان بخدا داشته اند که خدا ایشان را مومن خوانده است که با اینها این است
آمین یا الله تعالی ای شاه که بخدا و موسی ایمان آورده و پیر بقیان و محمد ایمان آورده
ایمان با حق داشته اند که میکنند سراجا حق خود را راست است و صبر رسوا
لا تارب الا محمد چهل سال این فرستاده که قبل این کاینکه اگر اندازد الا الله عباد خدا
من دون الله من عباد حق است این حکم خداوندین و ایمان به پیش و ستمند
که میکنند این نیکو خلق الله الامم کسان خود را آورده و ایمان به خود و ایمان
که میکنند این نیکو خلق الله الامم کسان خود را آورده و ایمان به خود و ایمان
قابلوا للدين لا یؤمنون بالله ولا باليوم الآخر و معذرت است که چون ایمان نکرده
و حق نداده و ایمان چون ایمان صلیق و فاروقی ندارد و بدین سبب فرموده و جمله
بروین ایمان نبی که بخدا و موسی و ایمان پادشاه ده نیست و صول و ایمان
نه خود نیست و فطرت این است که چهل صغیر نماید فلا و مرگ لا یؤمنون به حق و ایمان
لحم و یؤمنون به لا یؤمنون به حق و ایمان صغیر نماید فلا و مرگ لا یؤمنون به حق و ایمان
نمای رسول که ایشان مومن نباشند تا آنکه که از صغیر و او را خود کرده و خود
در هر حکومت و داور که ایمان ایشان از دست و سر و چشم جدا و از آنکه که
بنویسد و تسلیم باشند بعضی به زبان جبری بگویند که در هر روز و هر روز
مؤمن این است باه کوهیم مثلا فایده کوزه آن باشد که آب کوزه در هر روز و هر روز
ایضا ندارد یا شکسته باشد اگر مردم آن کوزه را در هر روز و هر روز
نست که خود نیست محمد ایمانی که او آن علیست و در علمای خود و در علمای خود
حق و در کون علمای نباشد که خود است اگر مردم حق خود را در هر روز و هر روز

سودمند است

[illegible][illegible]

در منزل آمد آورد عوکل اما خوشنود نغزل آورد تا کفر بون کورد سر رسول خدا
که در پیش من شوی و راهی ابو بکر آن اسیران باز فروخت و در این میان رسول خدا
فرمودند برو آن فریاده که ناکشال لبی آن نگویند که اسیر حقین بنی نعلان
در میان ما و الله بیدار الله عز و جل که کشتن من الله سبقت منکما انما اخذتم
منکم عظیم پس رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود و بگویم افتادند بر روی رسول
از مسجد رفت بر سید کوه که در حیات تاحن بنو هاشم افتادند و او را کشته نباید که در
سر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که عذاب تا آن درخت بماند و باز کشتن و صبا که همه الله که
رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود و در و ساق فریاده را در عقل خود بنهاد و حرم
بر اسلام ایشان را و حذای حلی از آن بگویند و این جهان بود که در و ساق و مع و حای فریاده
بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند که ما میخواهیم که هر وقت خدمت تو آییم و من تو را تو
که از شنیدن جان ما شکم خود شنیده اما بگویم که این شمشیر بوشان و در و ساق
معیب تو می باشد و ما را از حیات ایشان نفرت می باشد و آن بوی جبهه ایشان
بر من می افتد و می دارم که تو حایم از دهرها می باشد و منی و حلقه تا ما می آییم و
و تقبی شوم و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر اسلام ایشان را احاطت فرمود و حلقه
حواصی بنده و ایشان وقت و وقتی می آمدند و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از هر
مکانی که در عرب بود و یک کی در میان سخن میگفتی و روزی طایفه مشبه بودند
و بعد از آن که در میان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم حورین داشتند که ایشان حاضر اند
و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر هست امداد آمدن او او را مبارک بگو و این کی او را کشته
می روی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که او را کشتن و بران یعنی صبا که این در و ساق
تو کشتن ما از حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم کشته و محروم گزاده از حرد و
نقلی که در و ساق حورین بود و در و ساق تا در العلین صلوات الله علیه و آله و سلم که در و این
بودند در و ساق حورین و در و ساق حورین و در و ساق حورین و در و ساق حورین
نورانی که در و ساق حورین و در و ساق حورین و در و ساق حورین و در و ساق حورین

تقی روی بر یکدیگر آورده و در و ساق حورین که آن نایبانه چشم طلوع می شود و در و ساق حورین
و صیفه عتاب و توجه دانی وجه ترا و اگر او اندر است اگر خود است که اگر خود
و این که تو میگوینی خود او خواهد بود و در و ساق حورین و در و ساق حورین و در و ساق حورین
استغنا می نماید و بنده و اگر خود کشتی است و طالب نیست تو او را در پیش می نشینی و اگر
با ک کرده ترا در زبان و بر وجه حرج اما آنکه خود پیش تو می آید و ساق حورین و در و ساق حورین
می ترسد تو خود را از و مشغول می داری و اگر از سبکی و حلی و دیگر میفرماید و اطمینان
مع الذین بدعونهم بالغلاة والعشی بدعونهم و بعد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
مستاد بگشت که بعد از آن تا ازین ساعت اصحاب صفت و فقه و حورین و در و ساق حورین
و می نشینی و محبت صلی است که حورین که نام او طوطی ابرق بود و در و ساق حورین
و آن زده را ساق حورین داده بود و بهاء که می آمد از شافان نایبانه می رفت طوطی را
کرد که بامداد از آن آید می آیند و بنده آن اما زده بخانه حورین بود و در و ساق حورین
رید می گفتی سر خدا و نه زده بر او آید برقت تا مرضاة حورین و در و ساق حورین
تو از روی کرده حورین گفت این اما طوطی سیر و طوطی را که در حورین از حورین و در و ساق حورین
حورین بر خاستند و حورین سلمانان حضرت و باری طوطی بر خاستند و در و ساق حورین
حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
دلیش بنده بوق سلمان بود و حورین تا حلی از روی بر حورین و در و ساق حورین
است فریاده که انا انزلت الیک الکتاب بالحق لعلکم تهتدون و در و ساق حورین
خفتنا و استغفرنا ان الله کان غفوراً رحیم و در و ساق حورین
تو ای رسول خدا این کتاب یعنی قرآن حق یعنی ربی بایست فرستاد و در و ساق حورین
تا تو حکومت و داوران میان مردمان حیان کنی که خدا ترا بنده حورین و در و ساق حورین
عقل تو بر آید و تو خیانت کاران را از حورین و در و ساق حورین
خصوصت سکون و از آن حاضر که داشتی استغفار کن و در و ساق حورین
چون محامدا را خدا بر عقل صبا پیوست است و در و ساق حورین

[illegible]

در دهر و افروخته و صاف کرده بچون آینه که وقت و قی بعضی از امور غیب است
نگوشتن در آن روی نماید و صوفیان این معنی را بخیله و تحلیله و تحلیله خوانند و معنی تحلیله
گشتن و بکی و هارت نفس است از اخلاق و معنی عادات و صفات بدکاران او است
تغییرات خوانند چون حمل و علی و ارجو یا و صفات بدچون کبر و عجب و حسد
و بغل و حرص و اشک این و معنی تحلیله آراست شدن نفس است بعلوم حق و لیل بعد
و یقین و اخلاص و باخداان یکجور علم و حلم و صبر و قناعت و محاوره و تقوی
و اصلان این و معنی تحلیله در دهر و افروخته شدن دل و حاضرت از هر امر است
نجات الطاف الهی و با اختیار عالم غیب چنانکه رسول خدا صلوات علیه و آله فرموده
شاید این ترکیم فی آیام و عمرکم فحیات الا فتنه ضلوا بالانوار فی بعضی از این معنی است
که هر چه کار سازد است در روزها و وقتها و در کارها حسن و بدی و اینها
خود را شایسته آن گردانند و شایسته یکی را تقلید و خلیفه و خلیفه است که در
روز و روزه و راه و عبادت و مواظبت نماید و با نظر بر توانایی خود
هم درین عالم شایسته نخواهد بود و عالم غیب که در این احوالات و قزاسات و دروغ و غیبت
و کجاشافتن و باشد که مقامها بلند برسد و از احوال صوفیان برآید آن حاکم
که اصلاح ایشان از آنجا است چون تفسیر و سیر و افس و عجب و عجب و توجیه
و وجود و عیب نشود و عیب و حضور و غیبت از انواع و انواع و عیب و عیب و عیب
این الفاظ عوام الناس را بلکه فضلا و فضلا و روزگاری خوانند است و کسی که عیب را بدین
رسیده باشد و خود صاحب ذوق و صاحب حال باشد که در این عالم
را نشنیده و معانی را باقی که اختیار می دارد فرض عین است و در این عالم
که مراد است باشد و بشناخته باشد و در دل بسته باشد و با عیب و عیب و عیب
و چنان بر عیب و عیب باشد که باقی می بیند و حاضر آن باشد که عیب و عیب
عالم فرستاده حدیثها است و خواننده عالم خلاص است و ظلمت و آخر و اول است
علم این علم است که چون عیداند که محترم رسول و فرستاده است

[illegible]

در بیان این و احیاء با آنکه فی ظواهر این کتاب است و کما فی علمه محمد بن ابی
حنیفه و غیرت که خوب نبوت و پیغمبری برین حتم شد و بعد ازین علم خود
نیاید در آن من علی را نبی و پیغمبر که استوار و استحقاق نبی است و در آن
چون دارد و علم قرآن و احکام قرآن اصلاح و تربیت و تزکیه حق است و در آن
که در احسان باز دارند و در فیض اعمال دارند و تزکیه لغوی کنند و در حق
و عادت و صفات بدانان بآل گردانند که آن صفات غیر نبی است و در صفات
طبیعی و سبب و عباد و اخلاق و صفات تکلیفان موصوف گردانند و در آن
واجب کنند و معلما و حکما بپرورانند و ملک صفت گردانند و در حق پیغمبر
علم نیست که چنانکه قرآن «میان امتن مطاع و موقر و محجوب و مستجاب» است و در آن
که همه وقت نباشند و هر جا نباشند و آن اقل هر بعد از آن نباشد و در آن
شان و امامت که صفت دارند و بعد از آن که درین کتب از هر سو که گفتار
حلق رفته را تازه و نو گردانند و صفات افتاده را ریشه دار و رفته کنند
و رستگار و رفته را زنده گردانند که حدیث بیست اند علی را در این کتاب یاد است
من بعد از آنکه درین اوقات بجهت دانه دانه اوقات حق که گذشته و در آن بوده
که اگر خود در عالم کفر و ضلالت و بدعت بگروید از هر سو که طایفه باشند
از امت من که فرمان بر او این چنین عالمی باشند که حق ظاهر و آشکار است و گویند
و هیچ محایا و علاحه نکنند و از هر جستن و در امت خود را با همه محایا
حق باز بگویند و همه محایا غالب و منتهور باشند و اگر هر که در امت است از آن
گذارد و فرمان نبرد و هیچ یاری نکند و زبانی ندارد و آن انکار که در امت است
بدیشان رسد بران باشد و حدیث بیست اند از این طایفه من است
تا مرآت ظاهرین علی الحق ظاهرین علی من تا او را ظاهرین ظاهرین از هر سو
من حدیث و لا من لدن حدیثی تا او را و همه حق و راست است و در آن
و علم که در عالم دارد است و مرآت بر او است پس علم هر دو و ظاهر هر دو
و مرآت بر او است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و قضا اینها آنچه در صیحه است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن قاضی و حاکم
از هر کس که از صیحه بر او افتد که هر کس که در او خود را حاکم و قاضی بداند
و در آیات قرآن و احادیث صحیح صیحه و صبیح است اما هر فردی که در صیحه بر او افتد
و کدام است و از آنجا دارد اما هر فردی که بر او افتد که در کدام است افتد از
میان علماء و ملت رسول از صحابه و تابعین بعضی بر آنند که گفت است که رسول
علیه السلام اجتناب السبع الموبقات و بعضی بر آنند که گفت است و بعضی
بر آنند که است است بعضی بر آنند که میگوید است و بعضی بر آنند که هر چهار
خلاف است خود لایق است و از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که
کدام از اینها غلط است یا هفتاد گفت ای شیخ ما به اقرب یعنی به قصد
زدن است اما آنچه از علماء امت رسول و بزرگان امت رسول بر آنند است
گفته و یا هر دو است که ما را در خواهیم کرد بدلیل و برهان از ادیان ترک
و احادیث رسول و ما عانه مردم از آن میریزند تا طافان و عبادات میقول
گردد و گفتار صحابه بود و در سبب ثبات و خلاص روح و دخول فی جنة باشد
همانکه جناب میفرماید ان یحبوا کسائر ما یحقون عنه فکفر عظمی است که
از حدیث مذکور در کتاب

پاره اول ترک خدا است و معنی ترک
خدا در نه ایمان و نماز و حیات دینی از حدیث مذکور رفتن و بودن یاربند
از حدیث مذکور بر خلاف ایمان و نماز و طاعتی از حق و ایمان و در این مذهب
باستقامت و تقصیر باطل میسر از فرمان خدا بد و بدوی اعراض نفسانی
ست و ای از اجامی یا مانی از حدیث مذکور ترک از ترک است و ترک ابتدائی
است از حدیث مذکور ترک را یا صوری را ترک خدا کند در علم و
که این که در حدیث مذکور یا او میفرماید و شغلت خدا بر سستی و بندگی و نماز خدا
بدین معنی و کسی که در حدیث مذکور یا او میفرماید و شغلت خدا بر نماز و عبادت خدا کو
مستغرق و عبادت و در میان آن باید و چنانکه است خود که در حدیث مذکور

[illegible]

ولہذا

[illegible]

45

و توحید کند و در هر حال چنانکه در عید شهادت کوهین است یا باطل و کوهین بود
که در عید شهادت کوهین بود باشد اما اگر کسی بیعت را با یونانی داد و دست او را در
بهرات بزرگ کردی یا کتی کند روی او خدا را بدی دادی او نفس و مال
ببعت و قول نه تعصب باشد بلکه محبت خدا بی باشد و این در آن است و اجلست
که خدا میفرماید یا ایها الذین امنوا كونوا الصادقین و الحیثین و لیقوت الله من
خبره و حناک این خبرهاست یعنی کفر و حناک است جامع و ابواب و
الصدیقین و الصادقین من الصادقین پس هر جا که محبت خداست همه
مقبول است و بسندیده خداست و الحناک تعصب هوایی است هر چه است و کفر
و کفر و در ضمن خداست و سبب نگویند و در حق ضلالت است و هر چه
و کفر و حناک تعصب هوایی است و حناک و حناک است و تعصب هوایی
و حناک است و حناک است که تعصب یکی از یکی و حناک است و حناک
چون قرآن در آیات جمله کتابها مکرر در آیات و چون محمد در حق است و چون قرآن
و حناک است و حناک است که حناک است و حناک است که حناک است
من رسول و ما از هر آن شرک بخدا در پیش هر کس که حناک است که رسول خداست
السلام میفرماید که حناک است که حناک است که حناک است که حناک است
کناحقا بزرگ شرک خدا است یعنی کناحقا بزرگ شرک خدا است که حناک است
خدا و دین و دانستن و از غیر خدا نمی دانند و دانستن و دانستن و دانستن
و شهادتی که در کتی لا یا حنیفی را شرک خداست حناک است که حناک است
بودی آن جهان بودی این معنی شرک بخدا است حناک است که حناک است
بلک آن چیز را سطر و سیدی داند و حناک است و حناک است که حناک است
داند این معنی توحید و افاضل من است و رسول خدا است حناک است
ایا کفر و لو فان لا یفزع عمل الشیطان ایست بر نمایا و کفر و کفر
که حناک است و حناک است و حناک است و حناک است که حناک است
و حناک است و حناک است و حناک است و حناک است که حناک است

45

[illegible][illegible]

231

[illegible][illegible]

Handwritten signature or mark.

فصل في معرفة

کتاب

2. 2.

2. 2.

2

4

2

[illegible][illegible][illegible][illegible]

عزیز و محترم و دوستی تو را بیاورد و در این سال که از تو دور بودم

A circular purple ink stamp from the National Consultative Assembly Library (کتابخانه مجلس شورای ملی) in Tehran, Iran. The stamp features a central emblem with a stylized 'S' and 'M' intertwined, surrounded by the library's name in Persian script.



